

اضافه تولید، نه سقوط مالی، کانون بحران است:

آمریکا، آسیای شرقی و جهان

گفتگوی رابرت برنر با جیونگ سیونگ جین

بخش دوم



برگردان: حسن آزاد



جیونگ: به نظر می‌آید کینزگرایی یا افزایش نقش دولت در اقتصاد دوباره رواج پیدا کرده است. ارزیابی کلی شما از احیای دوباره‌ی کینزگرایی یا دولت‌گرایی چیست؟ آیا این سیاست‌ها می‌توانند بحران اخیر را از بین برده یا حداقل تعدیل کنند؟

برنز: در واقع امروزه حکومت‌ها چاره‌ای ندارند جز اینکه برای نجات اقتصاد به کینزگرایی و دولت‌رو بیاورند. سرانجام بازار آزاد نشان داد که اصلاً قادر به پیشگیری یا مقابله با فاجعه‌ی اقتصادی نیست، تا چه رسد به آنکه ثبات و رشد را تضمین کند. به همین علت است که رهبران اقتصادی دنیا، که تا دیروز مقررات‌زدائی از بازارهای مالی را جشن می‌گرفتند، حالا یکبارہ همگی طرفدار کینز شده‌اند. اما جای تردید است که کینزگرایی به معنای کسر

بودجه‌های هنگفت دولتی و اعتبار آسان برای افزایش تقاضا بتواند تأثیری را که بسیاری انتظار دارند برآورده کند. آخر به برکت وام‌ها و خرج‌هایی که حساب مسکن فدرال رزرو (بانک مرکزی) موجب آن شده بود و کسر بودجه حکومت بوش، ما شاهد چیزی بودیم که احتمالاً بزرگترین محرک اقتصاد کینزی در زمان صلح بشمار می‌آید. اما ما اکنون با ضعیف‌ترین دور اقتصادی بعد از جنگ روبرو هستیم.

امروزه مشکل بسیار بزرگتر است. با ترکیدن حساب مسکن و مشکل شدن دسترسی به وام، خانوارها مصرف خود و سرمایه‌گذاری روی مسکن را کاهش داده‌اند. در نتیجه شرکت‌ها شاهد سقوط سود می‌باشند. بنابراین مزدها را کم می‌کنند و کارگران را به سرعت اخراج می‌کنند، که به نوبه‌ی خود یک مارپیچ نزولی از کاهش تقاضا و کاهش سودآوری را سبب می‌شود. خانوارها مدت‌ها روی افزایش قیمت خانه‌هایشان حساب کرده بودند که به آنها امکان می‌داد بیشتر وام بگیرند و از پس‌اندازهایشان استفاده کنند. اما اکنون بعلت افزایش قرض آنها باید کمتر وام بگیرند و بیشتر پس‌انداز کنند، درست هنگامی که اقتصاد بیش از هر زمان دیگر به مصرف آنها احتیاج دارد. باید انتظار داشته باشیم که خانوارها بیشتر پولی را که حکومت در اختیار آنها می‌گذارد خرج نکنند و پس‌انداز کنند. سیاست‌های کینزی بدشواری در دوران رونق می‌توانند محرکی برای اقتصاد باشند، پس ما در بدترین رکود بعد از ۱۹۳۰ چه انتظاری می‌توانیم از آنها داشته باشیم؟

جیونگ: ارزیابی عمومی شما درباره‌ی پیروزی اوباما در انتخابات اخیر ریاست جمهوری چیست؟ آیا فکر می‌کنید که اوباما در مقایسه با حکومت بوش «شَرِ کمتری» است؟ بسیاری اوباما را بعنوان فرانکلین روزولت قرن ۲۱ می‌دانند، اوباما یک «نیودیل جدید» را وعده داده است. فکر می‌کنید که افراد مترقی و ضدسرمایه‌داری می‌توانند نسبت به «نیودیل جدید» او حمایتی انتقادی داشته باشند؟

برنز: باید از پیروزی اوباما در انتخابات استقبال نمود. پیروزی مک کین

بودجه‌های هنگفت دولتی و اعتبار آسان برای افزایش تقاضا بتواند تأثیری را که بسیاری انتظار دارند برآورده کند. آخر به برکت وام‌ها و خرج‌هایی که حساب مسکن فدرال رزرو (بانک مرکزی) موجب آن شده بود و کسر بودجه حکومت بوش، ما شاهد چیزی بودیم که احتمالاً بزرگترین محرک اقتصاد کینزی در زمان صلح بشمار می‌آید. اما ما اکنون با ضعیف‌ترین دور اقتصادی بعد از جنگ روبرو هستیم.

امروزه مشکل بسیار بزرگتر است. با ترکیدن حساب مسکن و مشکل شدن دسترسی به وام، خانوارها مصرف خود و سرمایه‌گذاری روی مسکن را کاهش داده‌اند. در نتیجه شرکت‌ها شاهد سقوط سود می‌باشند. بنابراین مزدها را کم می‌کنند و کارگران را به سرعت اخراج می‌کنند، که به نوبه‌ی خود یک مارپیچ نزولی از کاهش تقاضا و کاهش سودآوری را سبب می‌شود. خانوارها مدت‌ها روی افزایش قیمت خانه‌هایشان حساب کرده بودند که به آنها امکان می‌داد بیشتر وام بگیرند و از پس‌اندازهایشان استفاده کنند. اما اکنون بعلت افزایش قرض آنها باید کمتر وام بگیرند و بیشتر پس‌انداز کنند، درست هنگامی که اقتصاد بیش از هر زمان دیگر به مصرف آنها احتیاج دارد. باید انتظار داشته باشیم که خانوارها بیشتر پولی را که حکومت در اختیار آنها می‌گذارد خرج نکنند و پس‌انداز کنند. سیاست‌های کینزی بدشواری در دوران رونق می‌توانند محرکی برای اقتصاد باشند، پس ما در بدترین رکود بعد از ۱۹۳۰ چه انتظاری می‌توانیم از آنها داشته باشیم؟

دولت اوباما برای آنکه بتواند تأثیر قابل ملاحظه‌ای به اقتصاد داشته باشد احتمالاً باید موجی عظیمی از سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و

طبق دید کلاسیک راه حل لازم خلاص شدن نظام از شر شرکت های پرهزینه و کم سود، ارزان شدن و شامل تولید و کاهش بهای کار است. به طور تاریخی، سرمایه داری از طریق بحران نرخ سود را احیاء کرده و شرایط لازم برای انباشت پویاتر سرمایه را برقرار کرده است.

و پیروزی حزب جمهوری خواه، پیشروی فوق العاده ای برای ارتجاعی-ترین نیروها در صحنه سیاسی آمریکا بود. این پیروزی می توانست به عنوان حمایت از نظامی گری افراطی و امپریالیسم دارودسته ی بوش و برنامه ی آشکار او برای از بین بردن بقایای اتحادیه ها، دولت رفاه و حفاظت از محیط زیست محسوب شود. اینکه گفته شود اواما مثل روزولت یک دموکرات میانه رو است، به این معنی نیست که او می تواند برای دفاع از منافع اکثریت وسیع کارگران کار زیادی انجام بدهد، کارگرانی که در معرض حمله فزاینده شرکت های قرار دارند که برای جبران افت سودهایشان در صدد کاهش اشتغال، باز خرید و اقداماتی از این قبیل می باشند. اواما از کمک های عظیم برای جلوگیری از ورشکستگی بخش مالی حمایت کرد که شاید بزرگترین غارت مالیات-دهندگان در طول تاریخ آمریکا باشد، بخصوص اینکه این کمک با هیچ مهاری برای کنترل بانک ها همراه نبود. او از کمک برای جلوگیری از ورشکستگی صنایع اتومبیل نیز حمایت کرد، در حالیکه این صنعت بطور وسیع از پرداخت باز خرید کارگران اخراجی امتناع کرد. حداقل امکان این است که اگر اواما مثل روزولت از طریق عمل مستقیم و سازمان یافته از پائین زیر فشار قرار گیرد، می توان انتظار داشت که اقدام قاطعی در دفاع از کارگران انجام دهد. دولت روزولت اصلی ترین قوانین مترقی نیو دیل مثل لایحه ی واگنر و بیمه ی اجتماعی را موقعی به تصویب رساند که زیر فشار موج بزرگ اعتصابات توده ای قرار گرفته بود. از اواما هم می توان انتظاری مشابه داشت.

جیونگ: طبق نظر رزا لوکزامبورگ و اخیراً دیوید هاروی، سرمایه داری برگزایشات بحران زای خود از طریق گسترش جغرافیایی فائق می آید. به قول هاروی به این امر غالباً به وسیله ی سرمایه گذاری های وسیع دولتی در امور زیربنایی تسهیل می شود. در حمایت از سرمایه گذاری

خصوصی و اغلب سرمایه گذاری مستقیم خارجی. فکر می کنید سرمایه داری می تواند از بحران کنونی مضر ی پیدا کند، با اصطلاحات هاروی، از طریق یک «ثابت مکانی زمانی»؟

برنز: این موضوع پیچیده ای است. من فکر می کنم، قبل از هر چیز این حقیقت دارد و از نظر انتقادی مهم است که بگوئیم گسترش جغرافیایی برای هر موج بزرگ از انباشت سرمایه اساسی است. می توانید بگوئید که رشد اندازه ی نیروی کار و رشد فضای جغرافیایی نظام لازم و ملزوم یکدیگرند و برای رشد سرمایه داری اساسی به شمار می روند. رونق بعد از جنگ نمونه خوبی است که مشخصه ی آن توسعه ی چشم گیر سرمایه در جنوب و جنوب غربی آمریکا و در اروپای غربی و ژاپن آسیب دیده از جنگ است. سرمایه گذاری توسط شرکت های آمریکائی در این دوره نه تنها در آمریکا، بلکه در اروپای غربی نقش مهمی بازی کرد. بدون تردید، این توسعه ی نیروی کار و حوزه ی جغرافیایی سرمایه داری برای نرخ های بالای سود که به رونق بعد از جنگ چنین پویائی بخشید ضروری بود. از نقطه نظر مارکسیستی، این یک موج کلاسیک انباشت سرمایه بود و ضرورتاً شامل جذب توده های عظیم کار از خارج به درون نظام می شد. بخصوص از روستای پیش سرمایه داری آلمان و ژاپن و ادغام یا ادغام مجدد فضای جغرافیایی اضافی به میزانی عظیم. با این وجود، من فکر می کنم که بطور کلی الگوی رکود طولانی از اواخر دهه ی ۶۰ و اوائل دهه ی ۷۰ متفاوت بوده است. این حقیقت دارد که سرمایه به کاهش سودآوری با گسترش به خارج پاسخ داده است و تلاش برای ترکیب تکنیک پیشرفته با کار ارزان.

البته آسیای شرقی مورد اصلی است و بدون تردید یک لحظه ی جهانی تاریخی و یک تحول اساسی برای سرمایه داری را نشان می دهد. گرچه گسترش به آسیای شرقی واکنشی در برابر کاهش سودآوری است، ولی من فکر می کنم که این یک راه حل کافی نیست. چون سرانجام کالاهای تازه تولید شده که به این شکل چشم گیر در آسیای شرقی به بازار آمده اند، به میزان وسیع کالاهای تولید شده در جای دیگر دوبرابر کرده اند، هر چند با قیمت بسیار ارزانتر. مشکل اینجاست که در سطح نظام مساله ی مازاد تولید را نه تنها حل نکرده اند، بلکه بدتر کرده اند. به سخن دیگر، جهانی شدن پاسخی به کاهش سودآوری بوده است، اما چون صنایع جدید اساساً مکمل تقسیم کار جهانی نیستند. بلکه اضافی بشمار می روند، مشکل سودآوری همچنان ادامه دارد. من فکر می کنم که حداقل لازم حل مشکل سودآوری است که برای مدتی

چنین طولانی نظام سرمایه‌داری را تخریب کرده است - گُند شدن انباشت سرمایه و توسل به ابعاد هرچه وسیعتر قرض برای حفظ ثبات - این نظام به بحران نیاز دارد که برای مدتی چنین طولانی به تعویق افتاده بود. چون مشکل مازاد تولید است که به افزایش قرض به وخامت آن افزوده شده. طبق دید کلاسیک راه حل لازم خلاص شدن نظام از شر شرکت های پرهزینه و کم سود، ارزان شدن و شامل تولید و کاهش بهای کار است. به طور تاریخی، سرمایه داری از طریق بحران نرخ سود را احیاء کرده و شرایط لازم برای انباشت پویاتر سرمایه را برقرار کرده است.

طی دوره‌ی بعد از جنگ، بحران مرتباً دفع شده، هزینه‌ی این اقدام ناتوانی در احیاء سودآوری و وخیم‌تر شدن رکود است. بحران کنونی یک خانه تکانی است که تا اکنون اتفاق نیافتاده بود.

جیونگ: بنابراین شما فکر می‌کنید که تنها بحران راه حل بحران است! این یک پاسخ کلاسیک مارکسی است.

برنز: من فکر می‌کنم که احتمالاً راه حل همین است. به عنوان مقایسه: در ابتدا، در اوائل دهه‌ی ۳۰، نیودیل و سیاست کینزی بی اثر بودند. در واقع، به رغم طول بحران دهه‌ی ۳۰ مشکلی برای برقراری شرایط یک رونق جدید وجود داشت، همانطور که برگشت اقتصاد و به رکود عمیق ۳۸ - ۱۹۳۷ نشان داد. اما احتمالاً در اثر بحران طولانی دهه‌ی ۳۰ وسائل تولید پرهزینه و کم سود از دور خارج شدند و شرایط اساسی برای نرخ بالای سود بوجود آمد. بنابراین در پایان دهه- ۳۰ میلادی می‌توان گفت که شرایط برای نرخ سود بالا مساعد است و تنها به محرکی برای افزایش تقاضا نیاز داریم. البته این تقاضا به وسیله‌ی مخارج هنگفت تسلیحات برای جنگ دوم جهانی فراهم شد. پس طی جنگ نرخ‌های بالای سود وجود دارد و این نرخ‌های بالا شرایط لازم برای رونق بعد از جنگ را آماده می‌کند. اما من فکر نمی‌کنم که کسری‌های کینزی در سال ۱۹۲۳ اگر هم بکار گرفته می‌شدند، کارساز بودند، چون به بیان مارکسی ما مقدماً به بحرانی نیاز داریم که نظام را پاک و تصفیه کند.

جیونگ: آیا فکر می‌کنید که بحران کنونی به چالشی در برابر هژمون



ایالات متحده منجر می‌شود؟ نظریه پردازان نظام جهانی مثل امانوئل والرشتاین که نشریه هانیکوره با او نیز مصاحبه کرده است، اعتقاد دارد که هژمونی امپریالیسم آمریکا در حال افول است.

برنز: این مجدداً سوالی است بسیار پیچیده. شاید اشتباه می‌کنم، اما فکر می‌کنم که بسیاری از کسانی که معتقداند هژمون آمریکا در حال افول است، هژمونی آمریکا را عمدتاً تجلی قدرت ژئوپلیتیک آمریکا و در نهایت نیروی آمریکا می‌دانند. از این نقطه نظر، این اساساً سلطه‌ی آمریکاست که موجب رهبری او می‌شود، قدرت آمریکا بر و در مقابل سایر کشورهاست که آمریکا را در رأس قرار می‌دهد. من هژمونی آمریکا را اینطور نمی‌بینم. من فکر می‌کنم که رهبران جهان، بخصوص رهبران کشورهای مرکزی سرمایه داری از هژمونی آمریکا راضی هستند. چون این بدین معنا است که آمریکا نقش و هزینه‌ی پلیس جهانی را بعهده گرفته است. من فکر می‌کنم که این امر امروزه حتی در مورد رهبران کشورهای فقیر نیز صادق است.

پلیس جهانی بودن آمریکا چه هدفی را دنبال می‌کند؟ هدف حمله به کشورهای دیگر نیست بطور عمده، هدف حفظ نظم اجتماعی در سطح جهان است، ایجاد شرایط امن برای انباشت سرمایه جهانی. هدف اصلی دفع چالش‌های مردمی در برابر سرمایه‌داری است، حمایت از ساختارهای موجود روابط طبقاتی. بخش اعظم دوران پس از جنگ به مبارزاتی اختصاص داشت که خواهان ایجاد دولت‌های مستقل ملی بودند، جنبش‌هایی از پائین که حرکت آزاد سرمایه را مختل می‌کردند.

آن‌ها بدون تردید با خشن‌ترین چهره‌ی قدرت آمریکا و عریان‌ترین جلوه‌های سلطه‌ی آمریکا روبرو شدند.

در بین کشورهای مرکز، آمریکا هژمونی دارد اما خارج از این حوزه روش آمریکا اعمال سلطه است. اما با سقوط اتحاد شوروی، چین و ویتنام راه سرمایه‌داری را در پیش گرفتند. و با شکست جنبش‌های رهائی بخش ملی در نقاطی مثل آفریقا و آمریکای مرکزی، مقاومت در برابر سرمایه‌داری در جهان در حال توسعه، حداقل برای مدتی بسیار ضعیف شد. بنابراین امروز نه تنها حکومت‌ها و رهبران کشورهای اروپای غربی و شرقی، ژاپن و کره، بلکه برزیل و هندوچین نیز — اکثر کشورهای قابل ذکر — تداوم هژمونی ایالات متحده را ترجیح می‌دهند. هژمونی آمریکا به علت ظهور کشور دیگری که مدعی سلطه‌ی جهانی است، سقوط نخواهد کرد. مهم‌تر از هر چیز، چین هژمونی آمریکا را ترجیح می‌دهد. آمریکا برنامه‌ای برای حمله به چین ندارد و تاکنون بازارهای خود را برای صادرات چین باز گذاشته است. با وجود نقش آمریکا بعنوان پلیس جهانی و حفظ تجارت هرچه آزادتر و حرکت سرمایه‌ها، چین توانسته است در شرایط برابر از نظر هزینه‌ی تولید رقابت کند و این امر به شکل باورنکردنی به نفع چین بوده است. بهتر از این {برای چین} امکان ندارد.

آیا با وجود بحران کنونی هژمونی آمریکا می‌تواند ادامه پیدا کند؟ این پرسش دشوارتری است. اما فکر می‌کنم که پاسخ این سوال مقدمتاً آری است. رهبران جهان بیش از هر چیز می‌خواهند که نظم کنونی جهانی‌شدن حفظ شود و آمریکا کلید این نظم است. هیچ یک از رهبران جهان نمی‌خواهد که از بحران و مشکلات فوق‌العاده اقتصادی آمریکا استفاده کند و هژمونی این کشور را به چالش بطلبد. چین اعلام می‌کند که «ما دیگر نمی‌خواهیم هزینه‌ی تداوم ولخرجی‌های آمریکا را بدوش بکشیم» با اشاره به اینکه چین کسری بی‌سابقه‌ی تراز بازرگانی آمریکا را در دهه‌ی اخیر تحمل کرده است و کسری بودجه عظیم آمریکا در حال حاضر، اما فکر می‌کنید که چین، آمریکا را در مضیقه خواهد گذاشت؟ به هیچ وجه. چین همچنان به ریختن پول در بازارهای آمریکا ادامه خواهد داد تا چرخ اقتصاد آمریکا در گردش بماند و چین نیز رشد خود را حفظ کند. اما، البته همیشه آنچه که مطلوب است ممکن نیست. عمق بحران چین ممکن است آنقدر زیاد باشد که نتواند از عهده‌ی کسری‌های آمریکا بربیاید. یا آمریکا با قبول کسری‌های بیشتر و انتشار اسکناس توسط بانک مرکزی باعث سقوط دلار و انفجار یک فاجعه واقعی شود. در هر دو حالت نتیجه منفی است. اگر این حوادث اتفاق بیفتد، راه حل، ایجاد یک نظم جدید خواهد بود.

اما در شرایط بحران عمیق این امر بسیار دشوار است. در واقع در چنین شرایطی آمریکا و سایر دولت‌ها به راحتی می‌توانند به سیاست حمایتی ناسیونالیسم و جنگ متوسل شوند.

من فکر می‌کنم، تا این لحظه رهبران جهان هنوز سعی دارند که از چنین راه حلی اجتناب کنند. آنها برای این کار آمادگی ندارند. آنها می‌خواهند بازارها و تجارت آزاد باشد، چون آنها می‌دانند که آخرین بار که دولت‌ها به سیاست حمایتی برای حل مشکل دست زدند، در زمان رکود بزرگ بود و این اقدام رکود را وخیم‌تر کرد چون در عمل وقتی چند دولت این سیاست را آغاز می‌کنند، همه {دولت‌ها} آن را پیش می‌گیرند و بازار جهانی بسته می‌شود. البته بعد از این نظامی-گری و جنگ آغاز می‌شود. امروزه بسته شدن بازارها بدون شک فاجعه آمیز خواهد بود، و از این رو حکومت‌ها و رهبران نهایت تلاش خود را می‌کنند که از سیاست حمایتی، توسل به اقدامات دولتی و ملت‌گرایی و نظامی‌گری جلوگیری کنند. اما سیاست بازتابی از آنچه که رهبران می‌خواهند نیست و خواست رهبران در طول زمان تغییر می‌کند. بعلاوه رهبران معمولاً مواضع متفاوتی دارند و سیاست استقلال دارند. بنابراین بعنوان نمونه بسختی می‌توان چنین امکانی را کنار گذاشت. اگر بحران به سمت وخامت برود، که در حال حاضر خیلی بعید نیست، بازگشت به سیاست‌های راست افراطی دیده نشود — یعنی سیاست حمایتی، نظامی‌گری و ملت‌گرایی ضدمهاجرت. چنین سیاستی نه تنها می‌تواند با استقبال وسیع مردمی روبرو شود، بلکه بخش‌های وسیعی از سرمایه‌داران ممکن است این را تنها راه برای خروج از سقوط بازارهایشان و رکود نظام ببینند؛ چون آنها ممکن است نیاز برای حمایت در برابر رقابت و یارانه‌های دولتی برای افزایش تقاضا را از طریق هزینه‌های نظامی قابل حل بدانند. البته، این راه حلی بود که در بخش اعظم اروپا و ژاپن طی بحران بین دو جنگ {جهانی} رایج شد. در حال حاضر {جناح} راست بخاطر شکست سیاست‌های حکومت بوش و بحران در وضع بسیار بدی قرار دارد. اما اگر حکومت اوباما قادر به مقابله با سقوط اقتصادی نباشد، {جناح} راست بسادگی می‌تواند به صحنه برگردد، بخصوص اینکه دموکراتها بدیل ایدئولوژیکی ارائه نمی‌کنند.

چگونگ: شما در باره‌ی احتمال بحران در چین صحبت کردید. درباره‌ی وضع کنونی چین چه فکر می‌کنید؟

برنز: من فکر می‌کنم که بحران چین از آنچه که مردم انتظار دارند

بدتر است و به دو دلیل اصلی، دلیل اول، اینکه بحران آمریکا و بحران جهانی بطور عمومی بسیار جدی‌تر از آنست که مردم فکر می‌کنند و در تحلیل نهایی، سرنوشت اقتصادی چین وابستگی تفکیک‌ناپذیری با سرنوشت اقتصاد آمریکا و اقتصاد جهانی دارد. این تنها به این دلیل نیست که چین تا حدی زیادی به صادرات به بازار آمریکا وابسته است. این امر همینطور بخاطر اینست که بخش اعظم از بقیه جهان نیز به اقتصاد آمریکا وابسته‌اند، و این بخصوص شامل اروپا می‌شود. اگر اشتباه نکنم، اروپا اخیراً به بزرگترین بازار صادرات چین تبدیل شد. اما وقتی بحران آغاز شده از آمریکا، دامن اروپا را نیز بگیرد، بازار اروپا برای کالاهای چینی محدود خواهد شد. بنابراین موقعیت چین بدتر از آنست که مردم انتظار دارند، چون بحران اقتصادی وخیم‌تر از حد تصور آنهاست. دلیل دوم، اینکه ابراز احساسات مردم برای رشد اقتصادی واقعاً چشمگیر چین، نقش حساب‌ها را در پیش‌برد اقتصاد چین نادیده می‌گیرد. چین اساساً از طریق صادرات رشد کرده است. بخصوص یک مازاد تجاری فزاینده با آمریکا. حکومت چین به خاطر این مازاد باید به اقدامات سیاسی متوسل شود تا نرخ ارز خود را پائین نگه دارد و کالاهایش قدرت رقابتی بیشتری داشته باشند.

بدین منظور با انتشار مقادیر هنگفتی رن‌مین بی (یوان هم خوانده می‌شود)، یعنی ارز چین به خرید دارائی‌هایی که ارزش‌شان به دلار تعیین می‌شود اقدام کرده است، آنهم در سطحی بسیار وسیع. اما نتیجه تزریق مقادیر هنگفتی پول در اقتصاد چین است که برای مدت طولانی باعث ارزان شدن اعتبارات می‌شود. از یک طرف، شرکت‌ها و حکومت‌های محلی از این اعتبار ارزان برای تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های وسیع استفاده کرده‌اند. اما این سرمایه‌گذاری‌ها همواره سبب ظرفیت مازاد بیشتر می‌شوند. و از طرف دیگر، آنها با این اعتبار ارزان به خرید زمین، خانه، سهام و سایر اشکال دارائی‌های مالی اقدام کرده‌اند، که باعث افزایش بیش از حد قیمت این دارائی‌ها و تشکیل حباب می‌شود، که نظیر آمریکا در اخذ وام و مخارج بیشتر نقش عمده‌ای بازی می‌کند. با ترکیدن این حباب‌ها در چین عمق ظرفیت مازاد مشخص خواهد شد. ترکیدن این حباب مثل سایر نقاط جهان بر تقاضای مصرف‌کنندگان و ایجاد بحران مالی انفجاری تأثیر عظیمی خواهد داشت. بدین ترتیب، نتیجه‌ی حداقل اینست که بحران چین بسیار جدی است، و می‌تواند بحران جهانی را شدیدتر کند.

جیونگ: پس فکر می‌کنید که منطق سرمایه‌دارانه مازاد تولید در مورد چین نیز صادق است؟

بجای اینکه از حالا و به شکل فن‌سالارانه از بالا پاسخ مناسب را طراحی کنیم، نکته‌ی کلیدی برای چپ تسریع در بازسازی قدرت کارگران است. جنبش کارگری کره از زمان بحران ۹۸ — ۱۹۹۷ ظاهراً تضعیف شده است. الویت حداقل برای نیروهای پیشرو در حال حاضر اینست که فضا را برای سازماندهی کارگران و قدرت گرفتن دوباره‌ی اتحادیه‌ها بهتر کنند. این امر نه تنها برای کره، بلکه برای هر نقطه‌ای در گوشه و کنار جهان لازم است.

برنز: بله، درست نظیر کره و اکثر کشورهای آسیای شرقی در اواخر دهه‌ی ۹۰ (قرن بیستم)، مورد چین تفاوتی ندارد. تنها چیزی که هنوز اتفاق نیفتاده تغییر نرخ ارز است که در واقع توسعه صنعتی کره را نابود کرد. دولت چین برای اجتناب از چنین حادثه‌ای به هرکاری متوسل می‌شود.

جیونگ: پس شما با خصلت‌بندی جامعه‌ی چین به عنوان نوعی «اقتصاد بازار غیرسرمایه‌داری» موافق نیستید؟

برنز: به هیچ وجه.

جیونگ: پس به نظر شما چین نقداً سرمایه‌دارانه است؟

برنز: من فکر می‌کنم که کاملاً سرمایه‌دارانه است. ممکن است گفته شود که چین شاید طی دهه ۸۰ دارای یک اقتصاد بازار غیرسرمایه‌داری بوده است. وقتی که شرکت‌های شهر و روستا رشد قابل ملاحظه‌ای داشتند. شرکت‌های شهر و روستا مالکیت عمومی داشتند. آنها تحت مالکیت حکومت‌های محلی قرار داشتند، اما براساس بازار عمل می‌کردند. می‌توانید بگوئید که این اشکال اقتصادی آغاز گذار به سرمایه‌داری بودند. پس شاید احتمالاً تا اوائل دهه‌ی ۹۰، چین هنوز

داخلی‌اش در زمانی که بحران جهانی باعث انقباض فوق‌العاده بازار جهانی شده، همچنان به جهانی‌شدن وابسته است. ما در باره‌ی چین حرف زدیم و نظر من این بود که چین احتمالاً با مشکلات جدی روبروست. اما در چین مزدها در سطح پائینی قرار دارد و بازار داخلی ظرفیت زیادی دارد، پس در طول زمان در مقابله با بحران وضع بهتری از کره خواهد داشت، گرچه من در این مورد مطمئن نیستم. من فکر می‌کنم که کره ضربه سنگینی متحمل خواهد شد. صدمات بحران ۹۸ - ۱۹۹۷ نیز سنگین بود، اما با حباب بازار بورس آمریکا و رشد اعتبارات، مصرف و واردات ناشی از آن این صدمات کاهش یافت. اما هنگامی که حباب بازار سهام طی سالهای ۲۰۰۰ - ۲۰۰۲ ترکید، کره دچار بحرانی شدیدتر از ۹۸ - ۱۹۹۷ شد. این بار حباب مسکن در سال‌های اخیر کره را نجات داد. اما اکنون دومین حباب آمریکا نیز فروپاشیده و حباب سومی وجود ندارد که کره را از بحران کنونی نجات دهد. این لزوماً به این دلیل نیست که کره کار غلطی انجام می‌دهد. این بدین علت است که در یک نظام سرمایه‌داری جهانی با وابستگی - های متقابل برای هیچ کشوری خروج از بحران جهانی کار ساده‌ای نیست.



نوعی جامعه بازار غیرسرمایه‌داری بود، بخصوص از این جهت که هنوز چنین بخش‌های بزرگ اقتصادی تحت مالکیت و برنامه‌ریزی دولت مرکزی قرار داشتند. اما از این مقطع به بعد مرحله‌ی گذار به سرمایه‌داری محسوب می‌شود که تاکنون قطعاً کامل شده است.

جیونگ: پس شما می‌گوئید که شرایط بیرونی (بین‌المللی) خیلی بدتر از گذشته است؟

برنز: نکته‌ی اصلی همین جاست.

جیونگ: پس وظایف مبرم نیروهای مترقی در کره چیست؟ نیروهای مترقی نسبت به سیاست‌های لی میونگ - باک انتقادات شدیدی دارند. آنها معمولاً از رشد دولت رفاه و توزیع مجدد درآمد به عنوان بدیلی در مقابل برنامه لی برای سرمایه‌گذاری در ساختن کانال، که یک سرمایه سنگین و زائد اجتماعی است، دفاع می‌کنند. در حال حاضر این یک مسأله حاد در کره بشمار می‌رود. نیروهای مترقی کره اشاره می‌کنند که گرچه لی میونگ - باک از «رشد سبز» صحبت می‌کند، اما برنامه ساختمانی او تمام محیط زیست را نابود می‌کند. شما با این نظر موافقید؟

برنز: البته شما باید با چنین برنامه‌هایی که از نظر زیست محیطی فاجعه‌بار است مخالفت کنید.

جیونگ: در باره‌ی شدت بحران اقتصادی در شرف وقوع در کره چه فکر می‌کنید؟ آیا فکر می‌کنید که از بحران وابسته به صندوق بین‌المللی پول ۹۸ - ۱۹۹۷ شدیدتر خواهد بود؟ حکومت لی میونگ - باک برای مقابله با این بحران شیوه‌ی سرمایه‌گذاری دولتی در ایجاد زیربنای اجتماعی وسیع به شیوه‌ی پارک چونگ - هی احیاء کرده است، بخصوص در شبه جزیره کره‌ای «گراندکانال». او در این کار از سیاست‌های «رشد سبز» اوباما تقلید می‌کند. اما حکومت لی میونگ - باک هنوز از سیاست‌های مقررات‌زدایانه‌ی نولیبرالی بعد از بحران ۱۹۹۷ هواداری می‌کند، بخصوص در چرخش به سوی موافقت‌نامه تجارت آزاد بین آمریکا و کره. می‌توان این را یک دیدگاه التقاطی نامید که یک بازگشت ناپهنگام به سیاست‌های توسعه با هدایت دولت به شیوه‌ی پارک چونگ - هی را با نولیبرالیسم معاصر ترکیب می‌کند. آیا این سیاست در مقابله با بحران در حال وقوع و یا تخفیف شدت آن مؤثر خواهد بود؟

برنز: من تردید دارم که مؤثر باشد. این تردید الزاماً بخاطر بازگشت به سرمایه‌داری سازمان‌یافته با هدایت دولت به شیوه‌ی پارک یا قبول نولیبرالیسم نیست، بلکه به این علت است که کره علی‌رغم مشکل

جیونگ: فکر می‌کنید که ایجاد یک دولت رفاه به شکل سوئد یک استراتژی معقول برای نیروهای مترقی کره بشمار می‌رود. آنهم در گرماگرم بحران اقتصادی؟

برنز: من فکر می‌کنم که مهمترین کاری که این نیروها می‌توانند انجام دهند، تحکیم مجدد سازماندهی طبقه‌ی کارگر در کره است. فقط با بازسازی جنبش طبقه‌ی کارگر کره، چپ می‌تواند قدرت لازم را کسب کند، صرف‌نظر از اینکه چه خواستی را مطرح می‌کند. تنها راه رشد واقعی کارگران، ایجاد سازماندهی جدید در جریان مبارزه است و آن‌ها تنها در جریان مبارزه می‌توانند به یک سیاست مترقی دست یابند، یا در واقع تصمیم بگیرند که در شرایط کنونی یک سیاست مترقی چه می‌تواند باشد.

من فکر می‌کنم بهترین راه برای زمینه‌سازی یک پاسخ سیاسی چپ به افرادی که از این سیاست‌ها آسیب دیده‌اند کمک به سازماندهی آنهاست و اینکه بتوانند از نظر جمعی تصمیم بگیرند که چه اقدامی منافع آنها را تأمین می‌کند. بنابر این بجای اینکه از حالا و به شکل فن‌سالارانه از بالا پاسخ مناسب را طراحی کنیم، نکته‌ی کلیدی برای چپ تسریع در بازسازی قدرت کارگران است. جنبش کارگری کره از زمان بحران ۹۸ – ۱۹۹۷ ظاهراً تضعیف شده است. الویت حداقل برای نیروهای پیشرو در حال حاضر اینست که فضا را برای سازماندهی کارگران و قدرت گرفتن دوباره‌ی اتحادیه‌ها بهتر کنند. این امر نه تنها برای کره، بلکه برای هر نقطه‌ای در گوشه و کنار جهان لازم است. این هدف اصلی است. بدون احیای قدرت طبقه کارگر، چپ به سرعت در می‌یابد که اکثر مسائل مربوط به سیاست‌های حکومتی در واقع مسائلی آکادمیک محسوب می‌شوند. منظوم این است که اگر قرار است چپ بر سیاست‌های دولت تأثیری داشته باشد، باید تغییر بزرگی در توازن قوای طبقاتی بوجود بیاید.

جیونگ: بنظر شما در دنیای متأثر از سیاست‌های مصیبت بار نولیبرالیسم می‌توان برای نیروهای مترقی پیشرفتی را انتظار داشت؟

برنز: شکست نولیبرالیسم قطعاً فرصت‌های مساعدی را برای چپ بوجود آورده است که در قبل وجود نداشت. نولیبرالیسم هیچگاه مورد استقبال بخش وسیعی از مردم قرار نگرفت. کارگران با بازار آزاد، مالیه آزاد و مسائلی از این قبیل هرگز میانه خوبی نداشته‌اند. اما فکر می‌کنم



که بخش‌های وسیعی از مردم قانع شده بودند که این سیاست‌ها نولیبرالی {تنها راه ممکن است، آنها متقاعد شده بودند که «بدیلی وجود ندارد» (TINA). اما اکنون، بحران ورشکستگی کامل شیوه‌ی سازماندهی نولیبرالی اقتصاد را آشکار ساخته است. و می‌توانید تغییر را ببینید. این تغییر خود را در مقابله‌ی طبقه‌ی کارگر آمریکا در برابر کمک برای جلوگیری از ورشکستگی بانک‌ها و بخش مالی نشان داد. آنها اکنون می‌گویند: «به ما وعده می‌دهند که نجات بنگاه‌های مالی و بازارهای مالی کلید احیای اقتصاد و شکوفائی است. اما ما این را باور نداریم. ما نمی‌خواهیم به افرادی که ما را غارت کرده‌اند، پول پرداخت شود.» پس یک خلاء ایدئولوژیک بزرگ وجود دارد. و به این دلیل گشایش بزرگی برای ایده‌های چپ. مشکل اینست که تشکلات کارگری بسیار کوچک‌اند و تأثیر سیاسی ندارند. پس می‌توان گفت که فرصت بسیار مساعدی برای تغییر در فضای سیاسی و ایدئولوژیک بوجود آمده است، اما این بخودی خود به نتیجه‌ی مترقی ختم نخواهد شد.

پس، یک‌بار دیگر اولویت اصلی برای نیروهای پیشرو— هر فعال چپ — در محل فعالیت‌شان، تلاش برای احیای سازماندهی طبقه‌ی کارگر است. بدون بازسازی قدرت طبقه کارگر امکان پیشرفت ناچیز خواهد بود، و تنها راه بازسازی قدرت، بسیج برای عمل مستقیم است. طبقه‌ی کارگر صرفاً از طریق عمل جمعی و توده‌ای می‌تواند به سازماندهی و قدرت دست یابد، قدرت لازم برای ایجاد یک بنیان اجتماعی در جهت تحول آگاهی خویش و ریشه‌ای کردن سیاست.